جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

واکاوی تاریخ سینمای پس از انقلاب

حکایت سینماتوگراف ۲

بحران جوانان در جشنواره سی‌ام

سعید مستغاثی

بخش شصت و هشت

در بسیاری از فیلم‌های سی امین جشنواره فیلم فجر و اکران ۹۱، خبری از جوانان پرشور و انقلابی که افتخارات عظیم برای نظام جمهوری اسلامی به ارمغان آورده و چشمان جهانیان را خیره ساختند تا آنجا که مات و مبهوت، زبان اعتراف به بخشی از آن گشودند، نبود. همان جوانانی که مقام معظم رهبری، وجودشان را موجب سرزنده ماندن نهضت و انقلاب اسلامی دانسته و شور و نشاط انقلابی‌شان را کمتر از نسل اول انقلاب نمی‌دانند. همان جوانانی که شجاعانه پا جای پای دانشمندان شهید گذارده و آنچنان در عرصه علم و فن‌آوری و فرهنگ تاخته‌اند که همه محاسبات دشمن را به هم ریخته‌اند. همان‌ها که پیچیده‌ترین سیستم‌های سایبری غرب را به زانو درآورده و شلیک‌های چپ و راست و ریز و درشتشان را به خودشان باز گرداندند. همان‌ها که اینک با ماهواره‌های وطنی، سانسور تصویری غرب از مناطق حساس نظامی صهیونیست‌ها را خنثی کرده‌اند. همان‌ها که برای نخستین بار در تاریخ معاصر، تکنولوژی پزشکی به کشورهای صاحب فن صادر کرده و همان‌ها که در این سینما جایی نداشته و ندارند!

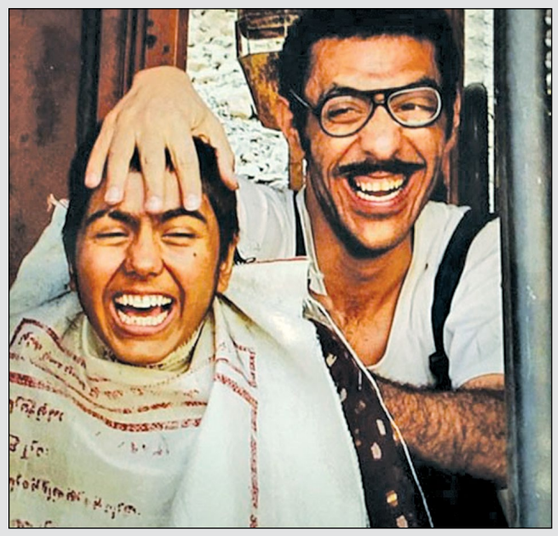

سقوط در شکاف بین نسل‌ها

اما جوانانی که عمدتا در قاب دوربین سینمای جشنواره سی‌ام فیلم فجر قرار گرفتند، غالبا دو دسته بودند:

۱-گروهی که حال و هوای دوران گذشته را داشته یا در پی روابط غیرمعمول دختر و پسر و یا خودباخته فرهنگ وارداتی و تجدد زورکی بودند که هیچ نسبتی با هویت دینی و ملی ایرانیان نداشته و ندارند، اغلب این نوع جوانان هم فقط در خیابان‌های به اصطلاح شمال کلان شهرها به خصوص تهران یافت می‌شوند و بس! جوان‌هایی که همه حال و هوایشان در بی‌قیدی و بی‌مسئولیتی می‌گذرد و در نظر آنها و والدین شان، سبکسری، به هدر دادن جوانی و وقت و زمان گرانبهای این سال‌ها، «جوانی کردن» تلقی می‌گردد!

در فیلم‌هایی مانند «یک سطر واقعیت» (زوج جوان روزنامه‌نگار در خیال به‌دست آوردن پول کلان و یافتن آرمان شهر خود در آن سوی آب‌ها بودند)، «گشت ارشاد» (دختران و پسران جوان از محدودیت رابطه بی‌بندوبارانه با یکدیگر به عنوان مهم‌ترین معضل رنج برده و با صدور بیانیه به جد خواستار آزاد شدن چنین رابطه‌هایی در سطح جامعه بودند!)، «پنجشنبه آخر ماه» (پسران و دختران جوان از فرصت عدم حضور پدر و مادران سوءاستفاده کرده و حتی از تیپ‌های مذهبی هم در به اصطلاح پارتی‌های مختلط شرکت می‌کردند)، «میگرن» (پسر جوان خانواده مذهبی در پی برقراری رابطه نامشروع بود)،«آمین خواهم گفت» (دختر جوان به خاطر گریز از خانواده و شرکت در جامعه، مردپوش شده بود)، «پل چوبی» (می‌گفت پسر عاقل آن است که بی‌خیال تلاطم سیاسی و اجتماعی روز، به فکر عشق اثیری خود و نجات معشوق خود باشد)، «برف روی کاج‌ها» (دختران جوان در صدد ایجاد رابطه نامشروع با مردان متاهل و پسران جوان خواهان ارتباط با زنان شوهردار بودند)، «بغض» (دختران و پسران جوان به جبر یا اختیار آواره دیار فرنگ شده برای رسیدن به سرزمین رویاها یا آمریکای موعود!)،«تهران ۱۵۰۰»(جوانان یا مثل آن راننده تاکسی بودند که عشق جاهلی و لات بازی است یا مانند فردی که نوعی تکنولوژی زیرزمینی می‌فروخت و یا مانند جوان دیگری که به دنبال قُر زدن دختران مردم بود)

همین تیپ جوانان اغلب با خانواده‌هایشان درگیر بودند و القاگر همان تئوری غربی شکاف بین نسل‌ها به شمار آمده که در فرهنگ دینی و ملی ایرانیان جایی نداشته و توسط فیلم‌های غربی به جامعه روشنفکری ما تزریق شده‌اند. در آثاری همچون «چک»(که پسر جوان دانشجو به خاطر استقلال فردی، خود را از پدرش جدا کرده و حاضر نبود با وی زندگی کند)، «بوسیدن روی ماه» (که نوه جوان شخصیت اصلی فیلم علی‌رغم استحکام باورهای مذهبی مادربزرگ، در عمل به شریعت و همچنین توجه به قواعد و ضوابط اجتماعی بی‌قید و بند نشان داده شد)، «پنجشنبه آخر ماه» (که رعایت احکام دین و فرایض مذهبی ویژه پیرمردها و پیرزن‌ها نشان داده شد و سبکسری و بی‌بند و باری برای جوانان)، «یکی می‌خواد باهات حرف بزنه »(که دختر علنا در مقابل مادرش ایستاد و به وی پرخاش کرده و از طرف دیگر برای رفع تنهائی مادرش وظیفه دلال محبت را ایفا کرد! عملی که برای دختران جوان در سینمای ما از فیلم «ورود آقایان ممنوع » آغاز شد).

جوانان خشک‌مغز مذهبی!

۲- دسته دیگر از این جوانان واجد نشانه‌ها و ویژگی‌هایی از تیپ مذهبی بودند که در نگاه دسته اول کلیشه شده است. گویی سازندگان این فیلم‌ها در واقع یا خود از جوانان دسته اول بودند و یا جوانانی از این دست در خویشان و نزدیکان داشتند. کسانی که به طور کلی متعلق به همان قشر شبه روشنفکر بوده و با نگاهی تحقیرگرایانه، طبقات معتقد و باورمند را فناتیک و مرتجع و عقب افتاده تلقی کرده و در واقع با نگرشی نژادپرستانه با آنها مواجه می‌شدند! در این نگاه، جوانان مذهبی و به قول معروف حزب‌اللهی غالبا افرادی خشک مغز به نظر رسیده که یا در بند ظواهر مانده و به عمق و هسته دین و مذهب راه نیافته و یا اساسا به دلیل ماهیت دینی و مذهبی متهم ردیف اول روشنفکران محسوب می‌شدند.

مثلا در فیلم «گشت ارشاد» (اگرچه سازنده‌اش یعنی سعید سهیلی در دسته فیلمسازان شبه روشنفکر قرار نمی‌گیرد ولی به شدت تحت تاثیر جو ایجاد شده توسط آنها در سینمای ایران قرار داشته)، این تیپ به خوبی در قالب چند جوان ریاکار و در عین حال خشک رفتار خلاصه می‌شود و به بهانه بدلی بودن این تیپ‌ها، به طور کلی کاراکتر بچه مذهبی و مسجدی، زیر علامت سؤال روشنفکری رفت. همین تیپ (که اساسا با گیر دادن‌های هیستریک در این‌گونه فیلم‌ها مشخص می‌شوند) در فیلم «چک» به عنوان بسیجی و پست ایست بازرسی، مزاحم روندکاری شخصیت‌های اصلی ماجرا شدند یا در فیلم «بوسیدن روی ماه» افرادی نابلد بودند که به ناحق جای سابقون انقلاب را گرفته و با بی‌احترامی به خانواده شهداء و مفقودین، سعی داشتند برای قدرت بیشتر همه را زیر پای خود له کنند.

حکایت یک زن و یک مرد بازیگر!

پژمان کریمی

یک بازیگر زن در ساحت سینمای ایران نامبردار شد. نقش‌ها به او پیشنهاد شد، ارج گذاشته شد. وضعیت مالی بسامانی داشت. به سادگی و بی‌مانع و بدون دغدغه‌ای بیرون از حوزه حرفه ای، فعالیت می‌کرد. او، اما ناگهان ایران را ترک کرد و سر از سینمای فرنگ درآورد.

به تحقیق و به جرات می‌توان گفت؛ کوچک‌ترین سندی و مطلبی و شاهدی دال بر وجود مسئله‌ای که مهاجرت خانم بازیگر را ناگریز سازد، وجود نداشته و ندارد. به‌عبارتی مهاجرت وی، تحمیلی و برخاسته از دلایل سیاسی و امنیتی و حقوقی نبوده است.

بنابراین، آیا می‌توان میان مهاجرت آن زن بازیگر با یک تصمیم حکومتی یا اقدامی فراقانونی به‌دست یک نهاد یا چند نهاد حاکمیتی، به زور و اصرار، نسبتی مستند متصور شد و برقرار کرد؟!

می‌شود ادعا کرد، عناصری دولتی زمینه بقا و فعالیت خانم بازیگر را نابود کردند و او را وادار به جلای وطن ساختند؟!

پاسخ‌ها، از حیث عقلی و اخلاقی و شرعی قطعا منفی است!

حال ببینیم آن خانم بازیگر پس از مهاجرت، در ساحت فرهنگ چه کرد و چگونه به شهرت فرامرزی رسید و به چه شکل مسیر سینمایی خود را ادامه داد؟

آن خانم، آن به اصطلاح هنرمند، با پا گذاشتن در عرصه‌ای مغایر با باورهای الهی و کاملا منطبق با بایستگی‌های اباحه‌گری، شأن خود را از بانویی ایرانی و مسلمان تنزل داد، به همین سادگی! جلوه در این مرتبه دون و به ظاهر هنری، خواست جدی کلونی‌های صهیونیستی بود و هست. ارائه تصویری معوج و جعلی از زن ایرانی و خاصه مسلمان، وانمود غایت هنرورزی بانوی هنرمند در مدار لیبرالیسم فرهنگی و ذائقه‌سازی از برای مخاطب ایرانی، سیاست روشن کلونی‌های یاد شده است. پس چرا توقع نداشته باشیم امثال زن بازیگر در مرکز اعتنا و حمایت و ستاره‌سازی قرار نگیرند؟!

به تازگی یک بازیگر و کارگردان مرد سینمای ایران، در گفت‌وگویی ویژه فضای مجازی با بیان اینکه «کسی به چشم‌های آن زن نگاه نکرد و تنها به...!» تلاش کرد از یک‌سو وقاحت نقش‌های جنسی و سیاسی بازیگر زن را کتمان کند و از دیگر سو تلویحا شاید، نظام سیاسی کشور را مسبب اندوه و حرمان و محرومیت و آزار و سرآخر؛ مهاجرت او معرفی سازد؟!

باید در پاسخ به بازیگر و کارگردان هدف نظر گفت:

برادر بزرگوار! هنرمند نقش‌آفرین سابق در آثار دینی و انقلابی! اولا: چرا تقیدگریزی و حریم شکنی و بلندپروازی یک فرد را به انکار می‌نشینی و برای آن دلیل و منطق می‌تراشی؟!

دوم: چرا یک بار هم شده، اقدامی ناپسند را محکوم و مذمت نمی‌کنی؟ چرا از چشم تو و همفکرانت، یک مجرم، یک مقصر، صرف هنرمند بودن (بر فرض هنرمند بودن) نه مجرم است و نه مقصر و صرفا دیگران و خاصه نظام سیاسی کشور بانی هر پیشامد بد و ناپسندی است؟

سوم: فردی در داخل کشورش از همه امکانات و مواهب برخوردار بوده است. به خواست و دلیل شخصی، آزادانه تصمیم به مهاجرت گرفته است و در فیلم‌های تهی از ارزش‌های دینی و اخلاقی نقش‌آفرینی می‌کند. چه کسی به تو و امثال تو ماموریت دفاع از وی را سپرده است؟

چهارم: شما بر پایه کدام پشتوانه علمی در عرصه دین، بر مقاصد پلشت و معایب و زشتی رفتار و عوارض اقدامات یک فرد سرپوش می‌گذاری و بلکه آن را -گویی-امری عادی جلوه می‌دهی؟!

پنجم: آن خانم بازیگر به مناسبت‌هایی علیه انقلاب و نظام اسلامی سخن گفته است. تهمت‌ها و اهانت‌ها کرده است! آن سخن و ادعاهای دروغین گواه اراده‌ها و اغراض سیاسی در پس پرده فعالیتهای سینمایی اوست. شما چگونه متوجه واقعیت نقش واقعی خانم بازیگر نشدی... یا شدی و در دامن تغافل جولان می‌دهی؟!

ششم: اینکه آن زن، به آن شکل و با آن رویه مبتذل در سینمای فرنگ فعالیت می‌کند، مسئله ما نیست. اما چون در قاب نقش‌های نازل و غیراخلاقی، دست به صدور بیانیه‌های سیاسی می‌زند، برای موساد در لباس پیاده نظام فرهنگی ظاهر می‌شود و ابزار سینما را به سهم خود علیه باور ملی و دینی ما به‌کار می‌گیرد، دیگر نمی‌توان نسبت به رفتار او و حامیان داخلی‌اش بی‌اعتنا ظاهر شد!

نگارنده، پاسخ به بازیگر و کارگردان مرد را کوتاه می‌کند!

عزیزان! واقعیت اینکه؛ برخی افراد مشهور اما بی‌بصیرت، خواسته و ناخواسته و آگاهانه و ناآگاهانه، گاه نقشی را می‌پذیرند و ایفا می‌کنند که در چارچوب سناریوهای تقابل نرم با نظام و جامعه دینی معنا می‌شود.

زنگ مجازی- جنگ ترکیبی

قیاس در وادی اربعین

عزیزالله محمدی(امتدادجو)

به طور متوالی و سلسله وار اشاره داشتیم که بخش زیادی از کنش‌ها و واکنش‌های شکل گرفته در فضای مجازی و تاثیرات آن در حقیقت زندگی فردی و اجتماعی افراد از انجام قیاس‌هایی است که به‌طور دائم کاربر فضای مجازی با مشاهده تفاوتهای خود با دیگران آن را انجام می‌دهد و در خیلی از موارد بدون توجه به اصالت و هویت واقعی خود، متاثر از قیاس صورت گرفته به سمت تغییرات گام بر می‌دارد.

توجه به تاثیرپذیری از فرهنگ و سبک زیست غربی و یا نگاه به عوامل ایجاد(جنگ ترکیبی، شناختی و روانی) عمده نگاه ما بود که در یادداشت‌های مختلف تقدیم مخاطبین ستون «زنگ مجازی- جنگ ترکیبی» شده است؛ اما این بار ماجرا فرق می‌کند و بنا داریم دقیقا به قلب تعلق خاطر خودمان و به اوج دل سپردگی و ارادتمان سری بزنیم و کشف موضوعی دیگر از نوع«شناخت» را داشته باشیم.

پدیده «پیاده‌روی اربعین» گر چه قدمتی کهن دارد؛ اما بیش از یک دهه است که تبدیل به یک پدیده نوظهور با رنگ و بوی جهانی شده است و کانون آن کشور عراق و مسیرهای پیاده‌روی، به ویژه مسیر نجف به کربلا است که این طریق، مسیر پیاده‌روی اکثر ایرانیان است.

پیش از پرداختن به موضوع مورد نظر(قیاس مطلوب) با توجه به مشاهدات در سفر اخیر اربعینی، بسیار قابل تامل و توجه است که بگوییم: فضای مجازی و رفتارهای بلاگری و نیز حجاب استایلها و مواردی از این قبیل، متاسفانه به کنگره عظیم اربعین نیز راه پیدا کرده‌اند و برای خود عالمی غیر از آنچه که مورد هدف و نیاز زائرین هست ساخته‌اند و جلوه‌های آلوده به تفکر و رفتار و پوشش نامتجانسی را از خود نمایش می‌دهند.

نگارنده که الحمدلله توفیق حدود ۱۰ سفر اربعینی را با تجربه‌های متفاوت داشته‌ام، همواره همانند قریب به اکثریت زائران که تقریبا با موضوعات مشابه به هم روبه رو می‌شوند؛ معترف به سخاوت و کرامت مردم عراق در این ایام هستم. نوع استقبال مردم عراق و موکب‌داران و اهالی کربلا از زائران طوری است که از همان سفر اول، هر زائری به این می‌اندیشد که آیا من هم، یا بهتر بگوییم، ما هم می‌توانیم مثل مردم عراق و موکب داران و اهالی کربلا باشیم؟ و با یک قیاس در نهایت با تکان دادن سری به علامت تاسف -یا با خودش و یا با دیگرانی که همراه هستند- می‌گوید: نه، هرگز!

این «نه» گفتن و شنیدن، در پاسخ به سؤال خود ساخته ذهنی، یک ناامیدی بزرگ از «تغییر به مطلوب» است. در مورد قیاس‌های صورت گرفته نسبت به مصدایق غربی عموما اشاره داشتیم که نتیجه تغییر حاصل از قیاس، تغییر به تحقیر خویش است؛ اما اتفاقی که در اربعین می‌افتد آن است که نتیجه قیاس، تغییری متناسب با میل به رشد و کمال و سخاوت و کرامت است که در چار چوب توان فردی و توان مادی می‌گنجد و دقیقا در نقطه مقابل قیاس با سبک زندگی غربی قرار دارد که در آن یاس و نا امیدی رخوت انگیزی بر اشخاص مستولی می‌شود.

بررسی فضای مجازی و کانالها و صفحات اینستاگرامی اهالی اربعین که از اول محرم میل به حضور در پیاده‌روی اربعین را با پست‌ها و پیام‌های مختلف بیان می‌کنند؛ عموما نشان‌دهنده توجه همه اهالی اربعین به بزرگواری و میزبانی اهالی عراق و موکب داران است که ناخودآگاه هر مخاطبی را به این نتیجه می‌رساند که این نوع میزبانی و بخصوص بازگشایی درب خانه به روی زائران فقط از سوی عراقی‌ها هست و در جای دیگر مصداق ندارد.

گرچه این موضوع یک اتفاق خوب و قابل تمجید ذیل فرهنگ دینی و مذهبی جهان تشیع است؛ اما می‌توان گفت که در این نوع قیاس و نوع نتیجه‌گیری نیز، نوعی از عدم وجود اعتماد به نفس و شخصیت مستحکم دینی و ملی پیدا است که می‌تواند منشاء برتری بخشیدن به سایرین -بدون توجه به ابعاد فرهنگی و دینی خود- باشد.

در سال‌های آغازین، اساسا تعریف خاصی از وجود موکب برای ایرانیان وجود نداشت و هر چه به پیش آمدیم؛ متاثر از نوع میزبانی عراقی‌ها و اشتیاق به عرض ارادت به ساحت اباعبدالله(ع) چه در داخل ایران(به ویژه در شهرهایی که در مسیر زائرین قرار دارند) وچه در آن سوی مرز، موکب‌های ایرانی نیز خوش درخشیدند و پا به پای موکب‌های عراقی و حتی در برخی موارد درخشان‌تر از سایرین به زوار امام حسین(ع) خدمت رسانی کردند و بستر آسایش و آرامش را برای آنها فراهم ساختند.

این رشد در مسیر پیاده‌روی اربعین به حدی است که حالا در مشایه به راحتی از هر چند موکب موجود، می‌توان یک موکب ایرانی را دید و در شهر نجف و کربلا نیز چنین است که در جای جای این شهرها، موکب‌های ایرانی به زواری که از سرتا سر جهان آمده‌اند ارائه خدمات می‌دهند و سخاوت و کرامت ایرانی و ارادت خود به امام حسین(ع) را به منصه ظهور می‌گذارند.

در گفت‌وگوهایی که امسال با برخی از اهالی کربلا و عراق داشتم؛ بارها این موضوع را یادآور شدم که با توجه به گسترش فرهنگ پیاده‌روی و زیارت اربعین به سرتاسر جهان و گذر خیلی از از زائرین حوزه‌های جغرافیای مختلف از ایران، قطعا از سال‌های بعد در داخل ایران نیز بیشتر از آنچه که الان هست برای زائرین بین‌المللی موکب ایجاد خواهد شد و این مردم و عاشقان امام حسین(ع) در ایران هستند که از زائرین سایر کشورها پیش از ورود به عراق و کربلا پذیرایی می‌کنند و به آنها خدمات می‌رسانند.

پیش از سفر اخیر، موضوع قیاس رفتار جمعی مردم عراق و ایران را به ویژه با پرسه در فضای مجازی و مصداق بخشی به مواردی که از نزدیک مشاهده داشتم انجام می‌دادم و در موضوع ایجاد موکب به نتایج خوبی رسیدم که الحمدلله وقتی صحبت از عشق به امام حسین(ع) به میان می‌آید -علاوه‌بر سختی‌ها و رنج و خطر و هزینه‌های سفر- می‌بینیم که در موکب داری و ارائه خدمات نه تنها از اهالی عراق عقب نیستیم؛ بلکه در کنار آنها صحنه‌هایی از همدلی و وفاق و عاشقانگی به ساحات اباعبدالله(ع) را رقم می‌زنیم که در هیچ کجای دنیا یافت نمی‌شود؛ اما کماکان برای من سؤالی بود که آیا می‌توان منزل و زندگی را هم در اختیار زائرین مثل عراقی‌ها قرار داد.

فارغ از نوع فرهنگی که در شهرهای منتهی به مشهد مقدس چند سالی است در ایام شهادت امام رضا(ع) ایجاد شده و منازل و مواکب به زائرین خدمات رسانی می‌کنند و جلوه‌ای از همان فرهنگ مردم عراق در اربعین را به نمایش می‌گذارند در سفر امسال من به همراه خانواده، اتفاقی به وقوع پیوست که پاسخی بر سؤالم شد.

در پی چندین سفر اربعینی که به صورت گروهی داشتیم و سال گذشته و امسال با توجه به شرایط موجود به صورت خانوادگی مشرف شدیم. در طول سال‌های متوالی تا سال گذشته تقریبا هر سال- یا موقع رفت و یا موقع بازگشت- در موکب بزرگ شهر کنگاور که در میدان سپاه این شهر است کمی استراحت می‌کردیم و از پذیرایی مهربانانه و ارزشمند اهالی این موکب نیز برخوردار می‌شدیم. اتفاقی که افتاد این بود که امسال(۱۴۰۳) در موقع رفت به دلیل عدم نیاز، به این موکب سر نزدیم و پس از چند روز حضور در عراق و انجام پیاده‌روی و زیارت، یک روز بعد از اربعین قصد بازگشت کردیم و در حالی که مسیر را به طور کاملا خسته و بعد از طی ترافیک با خیال رسیدن به منزل در تهران طی می‌کردیم؛ بعد از کرمانشاه و ما بین کنگاور و همدان به یکباره ماشین در حالی که همسر و فرزندان خردسالم نیز در آن بودند به طور کامل متوقف شد و من در حیرتی عجیب از این واقعه که در محیط بیابانی هم بود فرو رفتم.

دقایقی با ماشین و سیم کشی و انواع و اقسام اتصالات ماشین مشغول شدم اما نتیجه فاجعه بار بود و متاسفانه ماشین دچار عیب بزرگی شده بود که حل آن از عهده من خارج بود.

به هر نحو بود بعد از نیم ساعت با امداد خودرو تماس گرفتم و با نصب برنامه‌هایی که توصیه شد در نهایت امداد خودرو رسید و ما را سوار بر ماشین خودمان در حالی که ماشین بوکسر می‌شد به سمت کنگاور برد و در یک مکانیکی پیاده کرد.

استنباط من آن بود که در نهایت بعداز یک یا دو ساعت کار تمام خواهد شد؛ اما در عین ناباوری مکانیک گفت که کار تا عصر فردا به طول می‌انجامد و ما باید شب را در کنگاور سپری کنیم.

فارغ از هزینه‌های سنگینی که حالا تحمیل شده بود و جدای از آنکه خدمات باید برای ماشینی که در سماح ثبت شده رایگان انجام می‌شد ولی نشد! من در نگاه ملتمسانه همسرم و فرزندانم گیر کرده بودم که حالا کجا باید اینها را اسکان بدهم؟ و چگونه خستگی را از آنها دور کنم؟

اذان مغرب شد. من در گیر و دار تهیه لوازم برای تعمیر ماشین بودم و هوا کاملا تاریک و همسر و فرزندانم نیز به شدت خسته و خواب‌آلود و در گرمای طاقت فرسا روی نیمکت بوستان روبه رو نشسته بودند. به شدت دنبال راه چاره بودم که در سوی دیگر خیابان یک چادر آبی بزرگ را دیدم.

وقتی از اهالی پرسیدم که آن چادر آبی چیست؟ گفتند که آنجا موکب بزرگ کنگاور است. برقی در چشمانم زد و خودم را به آنجا رساندم. بله! این‌جا همان جایی بود که هر سال در آنجا مورد مهربانی اهالی قرار می‌گرفتیم. و کمی‌خیالم راحت شد؛ اما چه بگویم که دیدیم به طور کامل موکب را جمع می‌کنند و امیدم رو به نا امیدی داشت می‌رفت. خودم را به یکی از مسئولین موکب رساندم و شرح ماوقع کردم و چاره جویی داشتم که آقای «سلطانی» با مهربانی خاص و با اطمینان قلبی گفت اصلا نگران نباش. اولا که اگر ماشین را مکانیکی نداده بودی حتما برایت درست می‌کردیم تا هزینه کاهش یابد و در ثانی الان شما را به منزل یکی از عاشقان اباعبدالله(ع) راهنمایی می‌کنم تا امشب و فردا را آنجا سپری کنید.

داشتم جواب سؤالم را می‌گرفتم. بله ما هم مثل مردم عراق علاوه‌بر آنکه صاحب موکب هستیم اگر لازم باشد حتما از زائرین در منزل نیز استقبال خواهیم کرد.

آقای سلطانی بعد از یک هماهنگی تلفنی، من و همسرم و دو فرزندم را با خودروی شخصی یکی از خادمین محترم موکب به سمت منزل آقای «محسن هجرتی» در نزدیکی معبد آناهیتا فرستاد و حاج محسن هجرتی کهنسال با قامتی خمیده از طول گذران عمر در عین کرامت و سخاوت و مهربانی و عاشقانه از در راه ماندگانی که زائر اباعبدالله(ع) بودند به شایستگی تمام و خستگی ناپذیر در حالی که خودش تازه از سفر اربعینی برگشته بود؛ بیش از بیست و چهار ساعت پذیرایی و آنها را تکریم کرد و با هر گامی که در خانه بر می‌داشت ذکر یا امام حسین(ع) را می‌گفت و هر لحظه که من یادی از امام حسین(ع) می‌کردم اشک در چشمانش حلقه می‌زد و در جواب تشکرهای من می‌گفت: از امام حسین(ع) تشکر کن من که کاره‌ای نیستم.

حاج محسن هجرتی نمونه‌ای از مردم عاشق ایران به ساحت اباعبدالله(ع) بود که ضمن آنکه در آن لحظه ما را سرپناه داد و تکریم کرد؛ پاسخ بزرگی به سؤال قیاسی من هم شد که آیا ما هم می‌توانیم مثل مردم عراق در سال‌های آتی میزبان زائرین امام حسین از سرتاسر جهان باشیم و او ثابت کرد که بله. حتما.

نگاهی به پویانمایی «درون بیرون ۲»

اینجا که عقل کاملا تعطیل است!

سعید متین

امسال گویی سال ادامه روایت برخی آثار موفق سال ۲۰۱۵ است که جوایز متعددی در فصل جوایز و مراسم اسکار به خود اختصاص دادند.

بعد از فیلم «فیوریوسا: یک حماسه مکس دیوانه»، حالا شاهد ادامه انیمیشن «درون بیرون» هستیم که در رشته بهترین انیمیشن مورد توافق و اجماع تقریبا اکثریت قریب به اتفاق انجمن‌ها و مراسم و اتحادیه‌های سینمایی فصل جوایز آن سال قرار گرفت.

در قسمت اول انیمیشن «درون بیرون» که با شخصیت یک دختر بچه به نام رایلی همراه می‌شدیم، شاهد کنترل او توسط احساسات مختلفش بودیم که خصوصا در بحران‌ها، دچار تنش‌های متضادی می‌گشت.

مثلا وقتی خانواده‌اش در حال مهاجرت بودند، این تنش‌های روحی و احساسی برایش به‌وجود می‌آمدند اما در نهایت این حس شادی بود که بر سایر احساساتش غلبه می‌کرد.

حالا در قسمت دوم «درون بیرون»، رایلی قدم به دوران بلوغ گذاشته و بنا به ویژگی‌های این دوران، احساسات جدیدی پا به وجود او نهاده‌اند؛ مانند اضطراب و خجالت و بی‌حوصلگی یا بطالت و حسادت و....

اضطراب برای کنترل دوران جدید زندگی رایلی با کمک دوستانش، احساسات قبلی رایلی یعنی شادی و غم و خشم و ترس و... را از اتاق کنترل مغزش بیرون کرده و خود هدایت او را به‌دست می‌گیرد تا با حاکمیت اضطراب و حسادت و بطالت و خجالت بتواند مشکلات دوران جدید به خصوص موفقیتش در بازی‌هاکی و عضویت در تیم مهم مدرسه را به‌دست آورد.

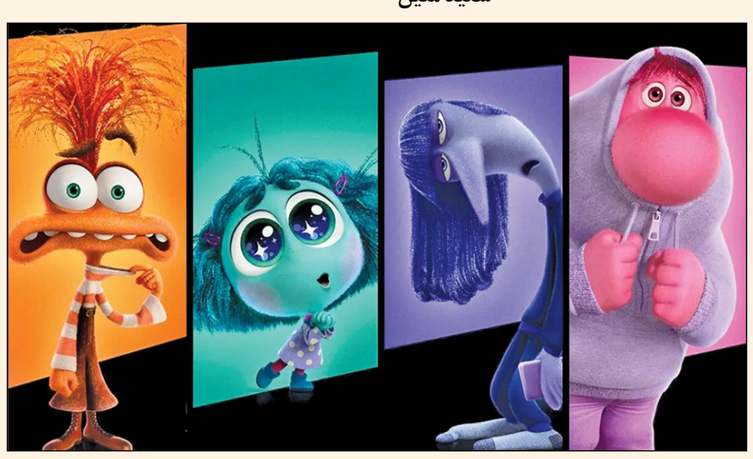

سیر پدید آمدن موقعیت جدید و درگیری‌های احساسات و رسیدن به نقطه اوج این درگیری‌ها و... تقریبا از همان فرمول ساختاری قسمت اول پیروی می‌کند و مورد جدیدی در آن به چشم نمی‌خورد.

نقطه قوت کار، ساختار درست و دقیق و همان تکیه بر جزئیات و عبور نکردن از موضوعات ریز است مانند ذهنیت جاری رایلی که مانند رودی جاری است و مثلا در موقع گرسنگی مملو از غذا و به خصوص غذاهای مورد علاقه‌اش مانند پیتزاست، یا زمانی که اضطراب سراسر وجود رایلی را فرا گرفته و یا ماجرای حس نوستالژی که زنی مسن است و در آن سنین اصلا مجال ابراز وجود نمی‌یابد!

اما در میانه چالش همه این احساسات مختلف (که سرانجام وجود تمامی آنها لازم شمرده می‌شود و همه آنها در کنار هم می‌توانند به رایلی آرامش خاطر بدهند) این سؤال پیش می‌آید که پس جای عقل و تفکر و باور کجاست؟

در بخشی از انیمیشن «درون بیرون ۲»، گروهی ناگهان به اتاق کنترل و مکان‌های سازماندهی شده احساسات رایلی ریخته و در مقابل چشمان متعجب شادی و غم و ترس و خشم، آنجا را خراب کرده و به هم زده و ساختار موجود را له و لورده می‌کنند.

شاید این بتواند تمثیل تصویری قابل تاملی از هجوم دوران بلوغ باشد اما به نظر کمی عجولانه و شعاری و ناکوک به نظر می‌رسد.

فیلمی در سال گذشته روی پرده رفت به نام «خدایا آنجا هستی؟ منم، مارگارت» که در آن هم به مسئله بلوغ بچه‌ها و نوجوانان می‌پرداخت و تقریبا همین احساسات را با زبان کاملا سینمایی به تصویر می‌کشید،

اما آنچه آن احساسات طغیان کرده را مهار نموده و به کنترل درمی آورد، باورها و جهان‌بینی بود که مارگارت به تدریج کسب کرده و بدین‌وسیله عقلش را در مواجهه با احساسات گسترش داده و توانایی می‌بخشید تا بتواند بر آن احساسات سر درگم و سرکش غلبه نموده و آنها جهت و سمت و سو بدهد.

اما در انیمیشن «درون بیرون ۲» انگار همه چیز بی‌در و پیکر و رها شده است، یعنی همه امور را احساسات می‌چرخانند و گویا در این میان عقل کاملا تعطیل است!

حتی این احساسات هستند که گوی‌های حامل تجارب گذشته (که معمولا سازنده شخصیت‌ها هستند) را گزینش و پالایش کرده، برخی را به پس ذهن یا دورتر از آن فرستاده و آن گوی‌هایی را که میل دارند، نگه می‌دارند.

تنها پدیده درخت مانندی آبی رنگ وجود دارد که گویا هویت رایلی خوانده شده اما بازهم بخشی از احساسات او را شامل می‌گردد و هیچ‌گونه عقلی برآن حاکم نیست. یعنی آنچه تمیز مابین انسان و حیوان است در این‌جا غایب به نظر می‌رسد!

البته در فرهنگ و ایدئولوژی پوزیتیویستی حاکم بر فقرات تفکر غرب امروز که همه تجارب انسان را ناشی از حواس و احساساتش دانسته و برای عقل جایگاه چندانی قائل نیست، چنین محصولی سینمایی نه تنها چندان بعید نیست بلکه کاملا منطقی در جهت سیر همان تفکر است که با زبان انیمیشن به خورد بچه‌ها و بزرگ‌ترهایشان داده می‌شود.